

بی اعتنائی بہ سیاست

کارل مارکس

ترجمہ: سہراب شباہنگ

بی‌اعتنائی به سیاست

«طبقه‌ی کارگر نباید خود را در حزب سیاسی متشکل کند، نباید در هیچ شرایطی به عملی سیاسی دست بزند، زیرا مبارزه با دولت به معنی به رسمیت شناختن آن است و این برخلاف اصول ابدی است! کارگران نباید اعتصاب کنند، زیرا تلاش برای افزایش دستمزدها و یا جلوگیری از کاهش آن‌ها به معنی به رسمیت شناختن کار مزدی است: و این برخلاف اصول ابدی رهایی طبقه‌ی کارگر است!»

«اگر کارگران، در مبارزه‌ی سیاسی به ضد دولت بورژوائی، تنها برای به دست آوردن امتیازهایی با هم متحد شوند، سازش‌هایی خواهند کرد و این برخلاف اصول ابدی است! بنابر این باید هر جنبش مسالمت‌آمیز را مردود شمرد و این عادت بد را به کارگران انگلیسی و آمریکایی وا گذاشت. کارگران نباید در جستجوی محدودیت قانونی ساعات کار روزانه باشند؛ زیرا این کار سازش با کارفرمایان است، که در آن صورت آن‌ها را به مدت ۱۰ یا ۱۲ ساعت استثمار خواهند کرد و نه ۱۴ یا ۱۶ ساعت. کارگران هم چنین نباید به خود زحمت به دست آوردن قانونی برای منع کار دخترچگان زیر ۱۰ سال در کارخانه‌ها را بدهند؛ زیرا با این کار مانع استثمار پسر بچگان زیر ۱۰ سال نشده‌اند و در نتیجه سازشی کرده‌اند که به خلوص اصول ابدی لطمه وارد می‌کند!»^۱

«کارگران به طریق اولی نباید، مانند آن‌چه که در جمهوری آمریکا مرسوم است، از دولت که بودجه‌اش اساساً از طبقه‌ی کارگر تأمین می‌شود، مطالبه کنند که به فرزندان‌شان آموزش ابتدایی دهد، زیرا آموزش ابتدایی، آموزش کامل نیست.^۲ بهتر است کارگران زن و مرد، نه خواندن و نوشتن بدانند و نه حساب کردن، تا این‌که نزد معلم یک دبستان دولتی آموزش ببینند. بسیار بهتر است که بی‌سوادی و کار

روزانه ی ۱۶ ساعته، طبقه ی کارگر را به حیوان تبدیل کند، تا این که اصول ابدی مورد تجاوز قرار گیرد!»

«اگر مبارزه ی سیاسی طبقه ی کارگر اشکال قهرآمیز به خود بگیرد، اگر کارگران دیکتاتوری انقلابی خود را جانشین دیکتاتوری طبقه ی بورژوا کنند، مرتکب جنایت وحشتناک لطمه به اصول می شوند؛ زیرا به جای آن که سلاح بر زمین گذارند و دولت را ملغی اعلام کنند، برای ارضای نیازهای حقیر و عادی روزانه ی خود، برای در هم شکستن مقاومت طبقه ی بورژوا، به دولت شکلی انقلابی و گذرا می دهند. کارگران نباید سازمان های حرفه ای^۳ تشکیل دهند؛ زیرا با این کار، تقسیم کار اجتماعی جامعه ی بورژوایی را جادوانه می کنند: این تقسیم که کارگران را به تفرقه می کشد، در حقیقت پایه ی بردگی کنونی آن هاست.»

«در یک کلام، کارگران باید دست روی دست بگذارند و وقت خود را صرف جنبش های سیاسی و اقتصادی نکنند. این جنبش ها به آن ها تنها نتایج موقت می دهند.^۴ آنان هم چون مؤمنان واقعی باید به نیازهای روزانه ی خود به دیده ی تحقیر بنگرند و با ایمان کامل فریاد بکشند: "بگذار طبقه ی ما به صلیب کشیده شود و نژاد ما تباه گردد، اما اصول ابدی دست نخورده بماند!" کارگران باید مانند مسیحیان مؤمن به گفتار کشیش ایمان داشته باشند، نعمت های زمینی را خوار بشمارند و به دنبال کسب بهشت باشند. به جای بهشت بخوانید انحلال اجتماعی که روزی در گوشه ی نامعلومی از جهان رخ خواهد داد، بی آن که کسی بداند چگونه و در اثر تلاش چه کسی، و شیادی در همه چیز، برای همه روشن خواهد شد.»^۵

«پس در انتظار این انحلال اجتماعی معروف، طبقه ی کارگر باید رفتاری درست کارانه داشته باشد و هم چون گله ای از گوسفندان آرام، حکومت ها را آسوده بگذارد، از پلیس بترسد، به قوانین احترام بگذارد و بی شکایت خود را گوشت دم توپ کند.»^۶

«در زندگی روزانه، کارگران باید مطیع ترین خدمت کار دولت باشند، اما در درون خود باید با انرژی تمام به ضد وجود آن اعتراض کنند و نفرت عمیق تنوریک خود را با خرید ادبیات^۷ مربوط به انحلال دولت نشان دهند. هم چنین باید از هرگونه مقاومتی در برابر نظام سرمایه داری جز دکلمه کردن این که در جامعه ی آینده اثری از این رژیم منفور باقی نخواهد ماند، خودداری ورزند!»

هیچ کس منکر این نخواهد بود که اگر حواریون بی اعتنایی به سیاست، به این صراحت سخن می گفتند، طبقه ی کارگر آن ها را به درک می فرستاد و خود را در برابر این آیین پرستان بورژوا و اشراف یاوه گو، توهین شده احساس می کرد؛ حضراتی که چنان مخبط و کودن اند که هر وسیله ی واقعی مبارزه را به این دلیل که همه ی سلاح های مبارزه را از جامعه ی کنونی باید گرفت و به این خاطر که شرایط عینی این مبارزه بدبختانه با خیالات ایده آلیستی این دکترهای علوم اجتماعی در باره ی آزادی، خودگردانی و آنارشی که به صورت احکام الهی بنا نهاده اند، منطبق نیست، بر طبقه ی کارگر منع می کنند. اما جنبش طبقه ی کارگر امروزه چنان نیرومند است، که این سکتاریست های بشر دوست دیگر جرأت ندارند حقایق بزرگی را که پیوسته در باره ی مبارزه ی سیاسی می گویند، در زمینه ی مبارزه ی اقتصادی هم تکرار کنند. آنان ترسو تر از آنند که این (حقایق بزرگ) را در مورد اعتصاب ها، تشکل های کارگری، سازمان های حرفه ای، قوانین مربوط به زنان و کودکان، محدود کردن زمان کار و غیره به کار برند.^۸

اکنون ببینیم آن ها تا چه اندازه ای می توانند به سنت های خوب، به حیا، به حسن نیت و به اصول ابدی تکیه کنند.^۹

سوسیالیست های نخستین (فوریه، اونن، سن سیمون و غیره) به این دلیل که شرایط اجتماعی هنوز به حد کافی تکامل نیافته بود که به طبقه ی کارگر امکان دهد خود را هم چون طبقه ای مبارز متشکل سازد، جبراً می بایست خود را به رویاهایی در باره ی جامعه ی الگویی (جامعه ی ایده آل) آینده محدود کنند و هرگونه مبارزه ای

مانند اعتصابات، تشکل های کارگری و جنبش های سیاسی کارگران برای بهبود سرنوشت خویش را محکوم سازند. اما اگر ما اجازه نداریم این پدرسالاران سوسیالیسم را رد کنیم، همان گونه که شیمی دان ها اجازه ندارند اسلاف خود یعنی کیمیاگران را رد کنند، با این همه باید از اشتباهی که آن ها در آن افتادند، بپرهیزیم، اشتباهی که اگر از جانب ما صورت گیرد، پوزش ناپذیر است.

از سال ۱۸۳۹، هنگامی که مبارزه سیاسی و اقتصادی طبقه ی کارگر در انگلستان خصلتی به حد کافی شدید به خود گرفت، بری (Bray) یکی از پیروان اوئن، و یکی از کسانی که بسیار پیش تر از پرودن به موتونلیسم (جنبش کمک متقابل) رسیده بود، کتابی به نام «درد و درمان کار» نوشت.

بری در یکی از فصل های این کتاب در باره ی بی اثر بودن همه ی درمان هایی که مبارزه ی کنونی به دنبال آن هاست، به همه ی جنبش های کارگران انگلیس، چه سیاسی و چه اقتصادی، به شدت انتقاد می کند. او جنبش سیاسی، اعتصاب ها، محدود کردن ساعات کار، (وضع) مقررات دربارہ ی کار زنان و کودکان در کارخانه ها را محکوم می سازد؛ زیرا از نظر او، همه ی این ها به جای آن که ما را از وضعیت کنونی جامعه بیرون آورند در آن نگه می دارند، و تنها تضادها را تشدید می کنند.

حال به منبع وحی این دکترهای علوم اجتماعی، به نزد پرودن برویم.^{۱۰} در حالی که استاد (پرودن) این جرأت را داشت که قویاً به ضد جنبش های اقتصادی (تشکل های کارگری، اعتصاب ها و غیره) که مخالف نظرات شفاعت گرانه ی موتونلیستی او بودند، موضع گیری کند، هر چند که خود با نوشته هایش و با شرکتش در فعالیت سیاسی، جنبش سیاسی طبقه ی کارگر را تشویق کرد، مریدان او آشکارا جرأت نمی کنند به ضد جنبش سخن بگویند. من در سال ۱۸۴۷ هنگامی که اثر اصلی پرودن به نام «تضادهای اقتصادی» («فقر فلسفه») منتشر شد^{۱۱}

سفسطه های او به ضد جنبش کارگری را رد کردم.^{۱۲}

اما در سال ۱۸۶۴، پس از تصویب قانون اولیویه که برای کارگران فرانسه به شیوه ای بسیار محدود حق تشکل قایل می شد، پرودون با کتاب «در باره ی ظرفیت سیاسی طبقات کارگر»، که چند روز پس از مرگش به چاپ رسید، دوباره حرف های سابقش را پیش کشید.^{۱۳}

حمله های استاد چنان به مذاق بورژواها خوش آمد که به هنگام اعتصاب های بزرگ خیاطان لندن در سال ۱۸۶۶، روزنامه ی تایمز، پرودون را با ترجمه ی اثرش و محکوم کردن کارگران از زبان او مفتخر ساخت. چند نمونه ارائه دهیم:

کارگران معدن ریو دو ژیه (Rive-de-Gier) اعتصاب کرده بودند، سربازان را برای بر سر عقل آوردن آن ها، اعزام کردند. پرودون فریاد می کشد:

«مقامی که دستور گشودن آتش به روی کارگران معدن ریو دو ژیه داد، واقعاً بدبخت و نفرت انگیز بود. اما او مانند پروتوس (لوسیوس ژونیوس) که بر سر دوراهی مهر پدیری و وظیفه ی کنسولی خود قرار گرفته بود، عمل کرد: پروتوس می بایست فرزندان خود را قربانی کند، تا جمهوری را نجات دهد. او تردیدی به خود راه نداد و آیندگان جرأت نکردند او را محکوم کنند.»^{۱۴}

تا آن جا که پرولترها به یاد دارند، هیچ بورژوایی از قربانی کردن کارگران خود برای منافع خویش تردیدی به خود راه نداده است. این بورژواها چه برتوس هایی هستند!

«نه، حقی به نام حق تشکل وجود ندارد، همان گونه که حقی به نام حق شانناژ، کلاه برداری و دزدی وجود ندارد، همان گونه که حقی برای زنای با محارم و زنای محصنه وجود ندارد.»^{۱۵} و ^{۱۶}

اما باید گفت، که قطعاً حق یاوه گویی وجود دارد.^{۱۷}

اصول جاودانه ای که به نام آن ها استاد این فریاد لعن و تکفیرهای غلیظ و شدید مذهبی گونه را سر می دهد، کدام اند؟

نخستین اصل ابدی:

«نرخ دستمزدها قیمت کالا را تعیین می‌کند.»

حتا آن‌هایی که کوچک‌ترین اطلاعی از اقتصاد سیاسی ندارند و نمی‌دانند که اقتصاددان بزرگ بورژوا، ریکاردو، در کتاب «اصول اقتصاد سیاسی» که در سال ۱۸۱۷ منتشر شد، این اشتباه قدیمی را برای همیشه رد کرده، به هر حال این واقعیت چشم‌گیر صنعت انگلیس را می‌دانند که این صنعت می‌تواند محصولات خود را به بهایی پایین‌تر از هر کشور دیگر عرضه دارد؛ در حالی که دستمزدها در این کشور، به طور نسبی بالاتر از هر کشور اروپایی دیگرند.

دومین اصل ابدی:

«قانونی که تشکل را مجاز می‌داند، از بنیاد، ضد حقوقی، ضد اقتصادی و مخالف با هر جامعه و هر نظمی است.»^{۱۸ و ۱۹}

در یک کلام، «مخالف حق اقتصادی رقابت آزاد است». اگر استاد اندکی کم‌تر شوونیست بود، از خود می‌پرسید چگونه می‌توان توضیح داد که چهل سال پیش قانونی به این اندازه مخالف با حقوق اقتصادی رقابت آزاد در انگلستان تصویب گردید؟ و چگونه است که با تکامل صنعت و هم‌راه با آن رقابت آزاد، قانونی که به این حد ضد هرگونه جامعه و هرگونه نظمی است، خود را هم چون ضرورتی در همه‌ی کشورهای بورژوایی تحمیل می‌کند؟ در این صورت او احتمالاً کشف می‌کرد که چنین حقی (حقی که پرودون از آن سخن می‌گوید) - حقی با «ح» بزرگ - تنها در کتاب‌های درسی اقتصادی‌ای وجود دارد، که بچه‌مکتبی‌های بی‌سواد اقتصاد سیاسی بورژوایی نوشته‌اند، کتاب‌هایی که در آن‌ها مروری‌هایی از این‌گونه یافت می‌شود: «مالکیت، ثمره‌ی کار است» - فراموش کرده‌اند بیفزایند «کار دیگران» -.

سومین اصل ابدی:

«بدین سان به بهانه ی ارتقای طبقه ی کارگر از به اصطلاح موضع پایین اجتماعی، باید توده ی وسیعی از شهروندان یعنی طبقه ی استادکاران، انتروپرونها، صاحب کاران و بورژواها را افشا کرد؛ باید دمکراسی کارگری را به نفرت از این بخش وحشتناک، دست نیافتنی و متشکل طبقه ی متوسط برانگیخت؛ باید جنگ تجاری و صنعتی را به سرکوب قانونی ترجیح داد و تضاد طبقاتی را به پلیس دولتی.»^{۲۰}

استاد (پرودون) برای جلوگیری از برون رفت طبقه ی کارگر از به اصطلاح موضع پایین اجتماعی اش، اتحادی را محکوم می کند که طبقه ی کارگر را به مثابه ی طبقه ی متخاصم رده بندی های محترم کارفرمایان، انتروپرونها و بورژواها، متشکل می سازد، و این ها مانند پرودون، پلیس دولتی را بر تضاد طبقاتی ترجیح می دهند.

پرودون خیرخواه برای دور کردن هرگونه انزجار^{۲۱} از این طبقه ی محترم، به کارگران «آزادی یا رقابت را که تنها تضمین ماست» به عنوان بهترین درمان (تا فرارسیدن نظام موتونلیستی) توصیه و تجویز می کند. استاد، بی اعتنایی به اقتصاد را موعظه می کرد تا آزادی و رقابت بورژوایی را که تنها تضمین ماست در امان نگه دارد، شاگردان بی اعتنایی به سیاست را موعظه می کنند تا تنها تضمین آزادی بورژوایی خود را حفظ کنند.

اگر نخستین مسیحیان که بی اعتنایی به سیاست را موعظه می کردند، به بازوی امپراتوری (نیرومند) نیاز داشتند تا از ستم دیده به ستم گر مبدل شوند، حواریون جدید بی اعتنایی به سیاست اعتقاد ندارند که اصول ابدی شان به آن ها خودداری از لذت های دنیوی و امتیازات گذرای جامعه ی بورژوایی را واجب می کند.

با این همه باید پذیرفت با رواقی‌گری ای^{۲۲} از نوع شهدای مسیحی، این حواریون جدید، ۱۴ تا ۱۶ ساعت کار روزانه را، که در کارخانه‌ها به کارگران تحمیل می‌شود، تحمل می‌کنند!

کارل مارکس لندن ۱۸۷۳

لندن ژانویه ۱۸۷۳

منتشر شده در مجموعه ی آلمانا ریپوبلیکانو پر لانو ۱۸۷۴

۱- در ترجمه ی انگلیسی: «اگر کارگران در مبارزه ی سیاسی به ضد دولت بورژوازی، تنها موفق به کسب امتیازهایی گردند، در آن صورت مرتکب گناه سازش شده اند و این برخلاف اصول ابدی است! بنابراین باید همه ی جنبش‌های مسالمت‌آمیز مانند آن چه که کارگران انگلیسی و آمریکایی بدان بد عادت شده اند، مردود شمرده شوند. کارگران نباید در جستجوی محدودیت قانونی ساعات کار روزانه باشند؛ زیرا این کار سازش با کارفرمایان است، که در آن صورت آن‌ها را به مدت ۱۰ یا ۱۲ ساعت استثمار خواهند کرد و نه ۱۴ یا ۱۶ ساعت. آن‌ها حتا نباید برای منع قانونی کار کودکان کم‌تر از ۱۰ سال وارد عمل شوند؛ زیرا با این کار به استثمار کودکان بالاتر از ۱۰ سال پایان نبخشیده اند و از نو سازشی کرده اند که خلوص اصول ابدی را لکه دار می‌کند.»

۲- در ترجمه ی انگلیسی: «کارگران به طریق اولی نباید، مانند کارگران جمهوری آمریکا، دولت را که بودجه اش اساساً از طبقه ی کارگر تأمین می‌شود، موظف به تضمین آموزش ابتدایی برای فرزندان شان کنند؛ زیرا آموزش ابتدایی آموزش کامل نیست...»

۳- در ترجمه ی انگلیسی: اتحادیه‌های حرفه‌ای.

۴- در ترجمه ی انگلیسی: این جنبش‌ها هرگز نمی‌توانند به آنان چیزی جز نتایج کوتاه مدت بدهند.

۵- در ترجمه ی انگلیسی: «... به جای بهشت بخواهند *تحلال اجتماعی* که مقدر است روزی در جایی از جهان رخ دهد، بی آن که کسی بداند چگونه و از طریق چه کسی، و شیبادی در همه ی جنبه‌ها به طور یک سان خود را نشان می‌دهد.»

۶- در ترجمه ی انگلیسی: «پس در انتظار این انحلال اجتماعی معروف، طبقه ی کارگر باید رفتاری قابل احترام داشته باشد و مانند گلّه ای از گوسفندان پروری حکومت ها را آسوده بگذارد، از پلیس بترسد، به قاتون احترام بگذارد و بی شکایت خود را گوشت دم توپ کند.»^۷
۷- در ترجمه ی انگلیسی: با خرید و مطالعه ی ادبیات.

۸- در ترجمه ی انگلیسی: نمی توان انکار کرد که اگر حواریون بی اعتنایی به سیاست، به این صراحت سخن می گفتند، طبقه ی کارگر در محکوم کردن آن ها درنگ نمی کرد و خود را در برابر این آیین پرستان بورژوا و نجیب زادگان فرو رانده از طبقه ی خود توهین شده احساس می کرد؛ حضراتی که چنان مخبط و کودن اند، که هر وسیله ی واقعی مبارزاتی طبقه ی کارگر را به دلیل این که همه ی سلاح های مبارزه را از جامعه آن چنان که هست باید گرفت، و این که شرایط سرنوشت ساز مبارزه بدبختانه با خیالات ایده آلیستی این دکترهای علوم اجتماعی در باره ی آزادی، خودگردانی و آنارشسی که به صورت احکام الهی بنا نهاده اند، منطبق نیست، مردود می شمارند. اما جنبش طبقه ی کارگر امروزه چنان نیرومند است که این سکتاریست های بشر دوست دیگر جرأت ندارند حقایق بزرگی را که پیوسته در باره ی مبارزه ی سیاسی می گویند، در زمینه ی مبارزه ی اقتصادی هم تکرار کنند. آنان صاف و ساده ترسوتر از آنند که این (حقایق بزرگ) را که در مورد اعتصاب ها، محدود کردن زمان کار و غیره و غیره به کار برند.

۹- در ترجمه ی انگلیسی: اکنون ببینیم آیا آن ها هنوز می توانند به سنت های خوب، به فروتنی، به حسن نیت و به اصول ابدی تکیه کنند.

۱۰- در ترجمه ی انگلیسی: این ما را به منبع وحی این دکترهای علوم اجتماعی، به نزد پرودون، می کشاند. در حالی که استاد...

۱۱- در ترجمه ی انگلیسی: تازه منتشر شده بود...

۱۲- نگاه کنید به «فقر فلسفه» پاسخ به «فلسفه ی فقر» آقای پرودون، پاریس ۱۸۴۷، انتشارات فرانک، فصل ۵ «اعتصاب ها و تشکل های کارگری» (زیرنویس مارکس).

۱۳- اشاره ی مارکس به ویژه به فصل IX کتاب «ظرفیت سیاسی طبقه ی کارگر» پرودون است. در سال ۱۸۶۴ حکومت امپراتوری فرانسه به ابتکار ناپلئون سوم لایحه ی لغو منع تشکل، یعنی اصلاح مواد ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، قوانین جزایی فرانسه را به مجلس این کشور

پیشنهاد کرد. امیل اولیویه، گزارش گر این لایحه به مجلس، وظیفه دفاع از آن را به عهده گرفت.

پرودن بر مبنای اصل آزادی رقابت، ممنوعیت تشکل کارگری را درست می داند و استدلالات اولیویه در دفاع از این لایحه را رد می کند و اپوزیسیون مجلس را که وظیفه اش برای «روشن کردن اکثریت» در باره ی بدی های این لایحه را انجام نداده، مورد انتقاد قرار می دهد.

دلایل اولیویه در دفاع از آزادی تشکل چنین اند:

۱- جرم تلقی کردن تشکل ناشی از اراده ی قانون گذار است، بنابر این می تواند براساس قانونی در جهت مخالف این اراده ی قبلی لغو گردد؛

۲- اگر یک کارگر منفرد می تواند خواستار افزایش دست مزد یا ترک و یا متوقف کردن کار باشد، چرا باید جمع کارگران را از این امکان محروم ساخت؟ چرا باید کارگران یک کارگاه، یک صنف، یا یک شهر از چنین امکاناتی محروم باشند؟؛

۳- کارفرمایان به دلیل موضع برتر و تعداد کم شان در عمل این امکان را دارند که بدون مجازات، انتلاف و تشکل به وجود آورند، از این رو قانون گذار تنها کاری که می تواند بکند اینست که با قانونی کردن تشکل، بین کارگران و کارفرمایان در این زمینه حق برابر ایجاد کند؛ پرودن مخالف این هر سه دلیل است: در مورد دلیل اول می گوید: بدی تشکل ناشی از این نیست که قانون گذار آن را منع کرده، بلکه یک بدی ذاتی است که هیچ قانونی نمی تواند آن را بپذیرد؛ زیرا مخالف رقابت آزاد و مانع عمل کرد آزاد قانون عرضه و تقاضاست، که امکان استفاده ی عادلانه ی سهم کارگر از خدمت خود و سهم کارفرما از کالا و سرمایه ی خود را فراهم می سازد. در مورد دلیل دوم می گوید: آن چه که در مورد فرد صادق است، در مورد جمع صادق نیست؛ زیرا که جمع از مرتبه ی بالاتری است و عمل کردها و ویژگی های آن با فرد فرق دارد. پرودن در تأیید استدلال خود می گوید: آقای اولیویه که کمونیست نیست و موافق مالکیت فردی و مخالف مالکیت جمعی است، به سنوال کمونیستی که بیرسد اگر مالکیت برای فرد مفید و خوب است، چرا جمع را باید از آن محروم کرد و نباید مالکیت جمعی را پذیرفت، چه پاسخ می دهد؟

پروودن دلیل سوم در تأیید لایحه را این چنین رد می کند: اولاً ائتلاف و تشکل کارفرمایان نمی تواند پنهان باقی بماند و حتی زودتر از ائتلاف کارگران معلوم می شود، ثانیاً راه حل این نیست که بگوییم چون ائتلاف کارفرمایان ممکن است، پس ائتلاف کارگران را هم مجاز شمرد، بلکه باید هر دو را منع کرد. او به ویژه از این جهت که مجاز شمردن تشکل، باعث تشدید برخورد بین کارگران و سرمایه داران و تقویت نفرت نسبت به سرمایه داران می شود، با آن مخالفت می ورزد. او می گوید: با آزادی تشکل، دولت از خود در زمینه ی حفظ «حقوق اقتصادی» که آزادی رقابت در رأس آن قرار دارد، سلب مسئولیت می کند و کارگران و کارفرمایان را به نزاع با یک دیگر تشویق می نماید.

پروودن به اپوزیسیون انتقاد می کند، که چرا از خود اعتراضی نشان نمی دهد و «... هنگامی که قدرت حکومتی در اندیشه ی خوش بختی کارگران بی آن که خود بدانند با لیبرالیسم نسنجیده اش فریاد می زند نفرت بر بورژواها! اپوزیسیون به جای روشن گری پاسخ می دهد، بکش بکش!». او در پایان این فصل به شرح زیان های اعتصاب برای کارگران می پردازد و از این که مخالفتی شدید به ضد طبقه متوسط دامن زده می شود، ابراز تأسف می کند.

او همه ی «این ناهماهنگی ها» را تنها معلول تمرکز سیاسی دولتی از یک سو و سرمایه داری دچار هرج و مرج از سوی دیگر می داند. (پروودن: مجموعه ی آثار، جلد سوم، از صفحات ۳۹۹-۳۷۲. انتشارات اسلاتکین، ژنو- پاریس ۱۹۸۲) (زیرنویس مترجم)^{۱۴} - پروودن «در باره ی ظرفیت سیاسی طبقه ی کارگر»، پاریس، لاکروا و شرکا، چاپ ۱۸۶۸ ص ۳۸۷ (زیرنویس مارکس).- مجموعه ی آثار پروودن، جلد ۳، صفحه ی ۳۸۰، مترجم-

^{۱۵} - همان جا صفحه ی ۳۳۳ (زیرنویس مارکس).- مجموعه ی آثار پروودن، جلد ۳، صفحه ی ۳۸۶، مترجم-

^{۱۶} - در ترجمه ی انگلیسی: ...همان گونه که حقی به نام حق تقلب، دزدی، زنا با محارم و زنا ی محصنه وجود ندارد.

^{۱۷} - در ترجمه ی انگلیسی: اما کاملاً روشن است، که حق یاوه گویی وجود دارد.

^{۱۸} - مجموعه ی آثار پروودن، جلد ۳، صفحه ی ۳۸۸. (مترجم)

۱۹- در ترجمه ی انگلیسی: «قانونی که تشکل را مجاز می داند، کاملاً ضد حقوقی و مخالف با هر جامعه و هر نظمی است.»

۲۰- همان جا، ص ۳۸-۳۳۷ (زیرنویس مارکس).- مجموعه ی آثار پرودون، جلد ۳، صفحه ی ۳۹۱، مترجم-

در این جا هم انتقاد پرودون به قانون آزادی تشکل است، که از نظر او موجب تشدید برخورد کارگران با کارفرمایان و تقویت نفرت نسبت به اینان می گردد. در مقابل، او سرکوب قانونی تشکل را برای جلوگیری از جنگ تجاری و صنعتی (هم به معنی مبارزه بین کارگران و کارفرمایان و هم به مفهوم مبارزه با مبادله ی آزاد بین کشورها، چون پرودون طرفدار پروتکسیونیسیم Protectionism حفاظت از صنعت و اقتصاد «ملی» بود) و افزایش تضاد طبقاتی تجویز می کند. (زیرنویس مترجم)

۲۱- در ترجمه ی انگلیسی: هرگونه حمله به این طبقه ی محترم.

۲۲- Stoicism (رواقی گری) مکتب فلسفی ای که حدود سه قرن پیش از تولد مسیح در آتن از سوی زنون پایه گذاری شد. این فلسفه ضمن تکیه بر فضیلت، اخلاق و ترک دنیا، بی اعتنایی به لذت و درد را ترویج می کرد. مارکس در این جا به گونه ای طنزآمیز بی اعتنایی آنارشویست ها به اقتصاد و سیاست را با رواقی گری مسیحیان نخستین مقایسه می کند.

انگلس در مقاله ی «درباره ی تاریخ مسیحیت نخستین» (۱۸۹۵) و کانونتسکی در کتاب «بنیادهای مسیحیت» (۱۹۰۸) با تکیه بر پژوهش های برونو باوئر و دیگران، بر تأثیر فلسفه ی یونانی و رومی، به ویژه مکتب رواقی، بر مسیحیت نخستین تأکید می ورزند. انگلس در این مقاله می نویسد: «تأثیر عظیم مکتب فیلولنی اسکندریه و فلسفه ی عامیانه ی یونانی و رومی (فلسفه ی افلاطونی و عمدتاً فلسفه ی رواقی) بر مسیحیت که از سوی کنستانتین به دین دولتی تبدیل شد، در جزئیات آن مشخص نشده، اما وجود این تأثیر ثابت گشته، و این در درجه ی اول کار برونو باوئر است.»

یکی از نمودهای این تأثیر، بی اعتنایی به سیاست بود که در دیدگاه های رواقیان جایگاه خاصی داشت. کانونتسکی به ویژه بر تأثیر نظرات سنکا Seneca فیلسوف رواقی (وزیر نرون) بر آرای مسیحیان نخستین انگشت می گذارد. او می نویسد: «سنکا، این نجیب زاده ی

رواقی، بروتوس (مارکوس ژونیوس) را به عدم شرکت در سیاست موعظه می کرد؛ زیرا شرکت در سیاست با اصول رواقی گری مخالف است، اما همین سنکا که با شرکت بروتوس جمهوری خواه در مبارزه ی سیاسی مخالفت می ورزید، خود شریک همه ی جنایات آگری پینا و نرون بود و برای حفظ مسند وزارت خود نقش واسطه ی این آزمندان و لذت پرستان را به شدت می کوبید، در سال ۵۸ متهم شد که میلیون ها ثروت خود را از راه غصب ارث و رباخواری به دست آورده است. به گفته ی دیوکاسیوس، یکی از علل شورش بریتون ها (اسلاف بریتانیایی ها) در دوره ی نرون این بود که سنکا به آن ها وامی به مبلغ ده میلیون دینار با نرخ بالایی تحمیل کرده و سپس با شدت عمل خواستار بازپرداخت فوری و یک جای آن شده بود. سنکای ناطق که فقر را می ستود، (Sesterius سکه ی نقره ای روم قدیم برابر یک چهارم دینار) که یکی از بزرگ ترین ثروت های آن زمان بود، از خود بر جا گذاشت.»

بی اعتنایی به سیاست، چه در آن زمان و چه اکنون، به معنی طرف داری از سیاست ارتجاعی حاکم و نیز رباکاری و تضاد فاحش بین حرف و عمل است. (یادداشت مترجم).

توضیح: متن حاضر را سهراب شباهنگ از روی ترجمه ی فرانسوی مجموعه ی «مارکس، انگلس، لنین درباره ی آنارشیزم و آنارکوسندیکالیسم»، مسکو ۱۹۸۲، صفحات ۱۰۷-۱۰۱ و در مقایسه با ترجمه ی آثار مارکس و انگلس به فارسی ترجمه و بهروز فرهیخته آن را ویرایش کرده است.

ترجمه: سهراب شباهنگ

ویراستار: بهروز فرهیخته

منبع: دفتر هشتم «نگاه»